

## یادداشت ۱۸

### گزارش هفدهمین جلسه محاکمهی حمید نوری (عباسی) از استکهلم امیرجوهری لنگرودی

دوشنبه ۲۹ شهریور ۱۴۰۰ برابر با ۲۰ سپتامبر ۲۰۲۱



هفته هفتم و هیجدهمین جلسه دادگاه حمید نوری (عباسی)، در سالن ۳۷ دادگاه مرکزی شهر استکهلم پایتخت سوئد، دوشنبه ۲۹ شهریور برابر ۲۰ سپتامبر، به جرم مشارکت در کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷، کار خود را به پیش برد. جلسه امروز دوشنبه در لیستی که پیش از این از سوی دادگاه منتشر شده است، شماره روز ندارد. جلسه پیشین جلسه هفدهم است و جلسه بعدی شماره ۱۸ خورده است.

در این جلسه از دادگاه که در «روز رزو» برگزار شد. نصرالله مرندی که یازده شهریور ماه و در دهمین جلسه دادگاه شهادت داده بود، به سوالات وکلای مدافع حمید نوری پاسخ داد.

وکلای نوری گفتند: آنچه که آقای مرندی در دادگاه گفته با آنچه که او در پیش پلیس گفته است تناقض دارد و متفاوت است. نصرالله مرندی اما این مسئله را رد کرد و گفت که تناقضی در گفته‌هایش وجود ندارد. او گفت که در راهروی مرگ، صدای حمید عباسی (نوری) را شنیده و چون سرش را بالای آورد نیمه از بدن او را از چشم بند دیده‌است:

مرندی گفت: «برای من هیچ مهم نبود که از قانون اینها پیروی کنم، تهش مرگ بود و مهم نبود که به خاطر بالا آوردن سرم کتک بخورم».

نصرالله مرنندی که در دهه ۶۰ به دلیل عضویت در سازمان مجاهدین خلق، زندانی و به ۱۵ سال زندان محکوم شده بود پیش از این در جلسه دهم دادگاه گفته بود که روز ۱۲ مرداد وقتی او را به هیات مرگ برده‌اند: «پنج نفر و به‌روی من بودند. وسط، حسینعلی نیری نشسته بود. کنارش از راست [مرتضی] اشراقی و [مصطفی] پورمحمدی که من آن زمان نمی‌شناختم. سمت چپ نیری، [ابراهیم] رئیسی نشسته بود که من او را هم آن وقت نمی‌شناختم اما بچه‌های کرج می‌شناختند چون دادستان کرج بود. کنار او هم [اسماعیل] شوشتری نشسته بود».

در این بخش همه تلاش‌م این بود: که عین گفت و شنود دادگاه را انعکاس دهم.

\*\*\*\*

در این نشست که از سری جلسات رزرو دادگاه بود دوتن از آقایان نصرالله مرنندی و مسعود اشرف سمنانی زندانی سیاسی و از جان به‌دربرندگان اعدام‌های سال ۶۷ به عنوان شاکی و شاهد، حضور داشتند تا درباره نقش حمید نوری در اعدام‌های دهه ۶۰، وضعیت زندان گوهر دشت و به پرسش‌های دادستان و قضات دادگاه و وکیل مدافع نوری پاسخ دهند.

قابل توجه است که پیشتر آقای نصرالله مرنندی به عنوان شاکی و شاهد دوم در دهمین دادگاه محاکمه‌ی حمید نوری، صبح پنج‌شنبه دوم سپتامبر برابر با ۱۱ شهریور، شرکت داشتند و در آن روز آقای مرنندی فرصت اینکه به پرسش‌های وکیل مدافع نوری پاسخ دهند، نداشتند. در روز دوشنبه، در حضور دیگر باره شهادت نصرالله مرنندی عمدتاً به سئوالات وکلای حمید نوری جواب داد.

ادامه بازجویی از نصرالله مرنندی:

رئیس دادگاه، امروز دوشنبه بیستم سپتامبر است و مترجم جدید هم داریم آقای نصرالله مرنندی در دادگاه حضور دارند. دادگاه را آغاز می‌کنیم. اگر دادستان‌ها سئوالی ندارند، نوبت وکلای مدافع حمید نوری است. وکیل مدافع نوری: به نصرالله سلام می‌کند و می‌گوید: اسم من دانیل مارتوکوس است و من وکیل حمیدی نوری هستم و یک وکیل مدافع دیگر به نام توماس سودرکوئیست در بغل دست من نشسته است.

چند هفته پیش دادستان از شما بازجویی کرد که الان هم صحبتش شد. همین‌طور که می‌دانید از آن تاریخ مدتی گذشته است، اما من یادداشت‌های از آن اظهارات تو کردم و از آن چیزهای که تو کردی، همه چیز یادام است. ممکن است من اشتباه نوشته باشم، بنابراین وقتی می‌گویم، اگر درست نبود، شما حتماً تصحیح کنید.

اگر چیز جدیدی بودمی گوئید. چون مدت زمانی از بازجویی تان گذشته، من مجبورم که تکرار کنم و شما هم کمی صبور باشید.

سؤال اولم این است: از آنروزی که جلسات دادگاه تشکیل شده است، آیا همه دادگاه را گوش کردید؟

نصرالله مرنندی: تقریباً بلی.

وکیل نوری: سه یا چهار روز اول، دادستان تفهیم اتهام می کرد، آیا آنجا حضور داشتید؟

نصرالله مرنندی: بخش بیشترش بودم.

وکیل نوری: خوب من سئوالم را از این شروع می کنم در مورد تحقیقات مقدماتی موکل من (حمیدنوری) که وسیله شد که دستگیر گردد. موکل من یک روزشنبه نهم (۹) نوامبر ۲۰۱۹ دستگیر شد. اگر درست یادداشت کرده باشم، دفعه قبل که از شما بازجویی شد، این ها را گفتم. که تو در اینترنت دیدی که شخصی دستگیر شده، در حوادث سال ۱۹۸۸ نقشی داشته است ولی چند روز بعد از این دستگیری، شما توانستید بفمید که اسمش چی است و عکسش را ببینید. این درست است؟

نصرالله مرنندی: من در بازپرسی پلیس گفتم: تقریباً در ماه نوامبر یک فردی دستگیر شد. اشتباه نکنم ۱۱ و ۱۲ نوامبر. دقیق نمی دانم. دو تا سه روز بعد که دادستانی تأیید کرد. اسمش حمید نوری بود که ادعا نیست و در جنایت هم دست داشت.

شاید من نام او را طی آن چند روز نمی دانستم تا این که در اینترنت دیدم.

وکیل نوری: شما خودتان در بازجویی پلیس اشاره کردید بعداً به آن برمی گردیم. ولی فعلاً سؤال من حول این بود که گفتم: شما اول نام او را نمی دانستید و بعد از چند روز در اینترنت اسم و عکس اش را دیده بودی، دو باره هم تکرار کردی. آیا من این را درست فهمیدم؟

نصرالله مرنندی: من جوابم را دادم. یکبار در اینترنت خواندم اسمش را نمی دانستم. در این فاصله زمانی مشخص شد که این فقط حمید نوری است که دست در جنایت داشته است.

وکیل نوری: اکی یعنی شما این اطلاعات را در روز دستگیریش یعنی نهم نوامبر نگرفتید؟

نصرالله مرنندی: این استنباط شما است. من دو بار توضیح دادم.

وکیل نوری: خوب اکی، یادت می آید به پلیس چی گفتید؟

نصرالله مرنندی: تقریباً همین حرف هایی که الان توضیح دادم به پلیس هم گفتم. می توانید به نوار من در پلیس مراجعه کنید!

وکیل نوری: اکی البته آن بخش هایی که لازم است را من با اجازه دادگاه می خوانم و شما گوش می دهید.

صفحه ۸ در پروتکل اف (F) شماره ۴ آن آمده است. این بازجویی در تاریخ ۲۴ ژانویه ۲۰۲۰ به شکل دیالوگ بوده است. بند دوم از بالا و سه بند بعد از آن. نظر من این است که حرف‌هایت فرق می‌کند. رئیس دادگاه توضیح داد: که اون نوشته از مطبوعات فارسی زبان خبر را دریافت کرده است. نظر من این است که؛ حرف‌هایش فرق می‌کند ولی اگر رئیس دادگاه می‌گوید: نه، فرق نمی‌کنه خیلی مهم نیست!

وکیل مدافع نوری: اجازه بدهید بخوانم؛ پلیس از تو می‌پرسد، در چه زمانی اسم این شخصی که دستگیر شده را فهمیدید؟

شنبه شب وقتی کاوه موسوی با او مصاحبه کردند. او اسم این شخص را آورد. شما چه اسمی را گفتید؟ بعد افزودید که حمید نوری را دستگیر کردند که در زندان به نام حمید عباسی کار می‌کرد! من هم که شروع کردم گفتم: که موکل ما روز شنبه نهم نوامبر دستگیر شده است. تو هم که از حرف‌هاش آنگونه که گفتم؛ همان شبش فهمیدی! برای این نوشته ای که من خواندم چه پاسخی داری؟ آیا درسته همان شبش متوجه شدید یا اینکه دو تا سه روز بعدی، کدام اش درست است؟

نصرالله مرنندی: من فکر می‌کنم که خود شما متوجه صحبت من نمی‌شوید و من کاملا درست گفتم که "شورای مدیریت گذار" از قول کاوه موسوی گفته و الان هم در کانال تلگرامی اش هست. من شنیدم که دستگیر شد و بعد از مدت کوتاهی اسمش مطرح شد.

وکیل نوری: این را خواندم، کاوه موسوی الان درست است. نصرالله مرنندی: بلی مصاحبه او در تلگرام «شورای مدیریت گذار» است. وکیل نوری: در مورد حمید نوری که شما به آن حمید عباسی در بازجویی تان می‌گوئید. اولین تماس تان با حمید نوری که من یادداشت کرده ام بهار ۱۳۳۶ بود. درسته؟

نصرالله مرنندی: بلی

وکیل نوری: گفتید او توی بند او مد و خودش را معرفی کرد و گفت من حمید عباسی و دادیار هستم. درسته؟

نصرالله مرنندی: تقریباً اینجوری دارید می‌گویید ولی من کامل‌تر گفتم. وکیل نوری: خوب درسته دیگه. من اینجوری یادداشت کردم و الان هم مدت زیادی از آن گذشته است و من همه عبارات شما را یادداشت نکردم ولی در مجموع اینطوری بود.

نصرالله مرنندی: می‌خواهید من صحبت ام را کامل هم در پلیس و هم در دادگاه، دوباره توضیح دهم که هر دو جا یک حرفی زدم؟

وکیل نوری: از آن بگذریم. حالا برمی‌گردم. سئوالم را بپرسم. می‌گویید: این حمید عباسی که می‌گویید، لباسی اش چه شکلی بود، علائم و نشانه‌های خاصی داشت؟ مثلاً لباس هاش و کفش هاش یا هر چیز!

نصرالله مرندي: لباس شخصی داشت. اما پس از ۳۳ سال چه می‌دانم. اما می‌دانم که لباس شخصی داشت.

وکیل نوری: من نمی‌فهمم سؤال جدید بود یعنی چه، منظور تان از لباس شخصی چیست؟

نصرالله مرندي: نمی‌توانم الان از خودم بسازم. لباس معمولی تنش بود. دقیق یادم نیست ولی لباس پاسداری تنش نبود. اگر لباس پاسداری تنش بود داشت ذهنم را بیش تر می‌گرفت. اما لباس پاسداری نداشت.

وکیل نوری: اکی، کفش هاش چی؟ آیا به کفش هایش را دقت کردید؟

نصرالله مرندي: من یادم نیست چه کفشی داشتم. خودش برام مهم نبود، چرا باید کفش‌های حمید عباسی را بدانم. چیزی یادم نیست.

وکیل نوری: شما جواب مستقیم بدهید. احتیاج نیست که سؤال هارا زیر علامت سؤال ببرید. اگر نمی‌دانی بگو نمی‌دانم. آیا یادت می‌آید برای پلیس درباره کفش حمید عباسی چیزی گفته باشی؟

نصرالله مرندي: نه چیزی یادم نیست.

وکیل نوری: اکی پس با اجازه دادگاه صفحه ۳۴ (F) بازجویی که در تاریخ ۲۴ ژانویه انجام شده رامی خوانم. پلیس از شما پرسد: علائم خاصی داشت مثلاً در مورد حرکت کردن.

شما گفتید: بلی یه چیزی بود. گفتید: همیشه کفش‌های کتانی و ورزشی پایش بود. بعد گفت: نمی‌دوم چه جوری توضیح بدهم. یه جوری می‌کشید. گفتید: دمپایی مانند بود. پشت کفش هایش را تلمی کرد. برداشت من این است که شما درباره کفشش توضیح داده بودید و خیلی هم توجه کرده بودی. اما امروز می‌گویید نمی‌دانید؟ سئوالم اینگونه می‌پرسم: آیا یادت می‌آید که به پلیس اینها را گفته باشی؟ نصرالله مرندي: همه صحبتها را گفتم و درست هم هست و نه روز اول. پلیس از من پرسید: چه ویژگیهای از حمید عباسی می‌دانی؟ من آنچه یادم بود در مجموع گفتم و همه این حرف هارا زدم درباره نوری توضیح دهید من توضیح دادم. نه روز اول که شما از من سؤال کردید.

وکیل نوری: اکی شاید این سوء تفاهم شده که چه وقتی بوده ولی در کل شاید سوء تفاهم شده، ولی این جوابت درسته که می‌گفتی که پاشنه کفشش را می‌خواند؟

نصرالله مرندي: تماما درست است. چون پلیس از من می خواست که من چقدر حمید نوری رامی شناسم و ویژه گی هایش چه بود. هر چه که یادم بود در کلیتش گفتم. بلی درست است.

وکیل نوری: خوب ادامه می دهیم. اسم یک شخص که اینجا "عرب" عنوان شده، شنیدید؟ آنچه من یادداشت کردم، تکرار می کنم یادداشت های من خاصه است و کلمه به کلمه نیست. گفتم من یک کسی به نام "عرب" را شنیده بودم اما هرگز ندیده بودم. درسته؟

نصرالله مرندي: بلی من "عرب" را ندیده بودم، فقط در باره اش شنیده بودم. وکیل نوری: چیزی که برای من مشخص نشده بود این است که "عرب" در کدام زندان کار می کرده و شما راجع به او شنیدید؟

نصرالله مرندي: بازجویی های من چنین سئوالی نشد ولی فکر کنم هم در گوهر دشت و هم اوین دیده باشم.

وکیل نوری: خوب حالا به این بخش که دادستان ادعا می کنه که بخش اعدام ها بوده ورود می کنیم. این جور که من متوجه شدم، در تاریخ ۸ مرداد، تو در بند ۲ بودید و گفتم که عباسی و ناصریان در تاریخ ۱۰ مرداد آمدند سئوال و جواب کردند. درسته اینهایی را که گفتم؟

نصرالله مرندي: ۱۰ مرداد لشکری ما را از بند بیرون برد. سپس ناصریان و عباسی از ما در بیرون بازجویی کردند. فکر کنم که جوابم را دادم. من این ها را دیدم، شنیده ها را نمی دانم.

رئیس داگاه: حالا از این سئوال را بگذر. برای اینکه جواب سئوال شما را داد. وکیل نوری: اکی ولش می کنم. یک سئوال دیگری می کنم. دهم مرداد لشکری شما را بیرون برد؟ آیا شاهد دیگری هم آنجا بوده است؟

مرندي: من رابعدا سئوال و جواب به انفرادی بردند من کسی را آنجا ندیدم تا همان دوازدهم و سیزدهم که رفتم فرعی! ولی زمانیکه ما را به راهرو بردند، یک تعدادی بودیم و از آن بند تعدادی بالای ده ساله را بیرون بردند.

وکیل نوری: یعنی می برد پیش عباسی و ناصریان؟  
نصرالله مرندي: بلی، ناصریان و عباسی در بیرون بازجویی می کردند.

وکیل نوری: چه جوری بازجویی می کردند، همه با هم اند یا تک تک است؟  
نصرالله مرندي: با یک فاصله ای ناصریان و عباسی از من سئوال کردند.

وکیل نوری: از آنهایی که آنجا نشسته بودند می توانی چند اسم ببری. انگار در بازجویی پلیس اسم هایی را بردی که در راهرو بودند!

نصرالله مرندي: من از راهرو اسمی نیاوردم، از راهروی که ما را بردند چند نفر را گفتم ولی از راهرو دهم اسمی نیاوردم.

وکیل نوری: یعنی پانزدهم مرداد بله؟

نصرالله مرنندی: بلی، دهم مرداد من اسم کسی را نیاوردم.

وکیل نوری: از شما می پرسند، آیا شما می توانید به خاطر بیاورید که همبند و

زندانی های دیگری هم بودند و متوجه شدید که آنها هم بودند؟

نصرالله مرنندی: می توانید گزارش پلیس را بخوانید!

وکیل نوری: آیا شما در بازجویی پلیس اسم کسی را بردید یا نه؟

نصرالله مرنندی: من گفتم، ولی تاریخش یاد نیست که چه روزی بوده است ولی

پانزدهم را مطمئن هستم که گفتم.

وکیل نوری: اکی ولی الان بحث روز دهم است.

نصرالله مرنندی: ولی من چیزی یادم نیست. شما می توانید مطرح کنید. اگر یادم

باشه به شما خواهم گفت.

وکیل نوری: اکی من می توأم الان کنترل کنم ولی اول اجازه بدهید که از آقای

قاضی بپرسم؛ می توأم سؤال طرح کنم یا نه؟!

وکیل نوری: در تحقیقات مقدماتی از شما، دومین بازجویی که از شما می کنند

در تاریخ پنجم یونی فوریه ۲۰۲۰، آنچه را که من می خواهم بخوانم، اسامی است

که در آنجا برده شده، در حالیکه شما گفتید: یادتان نمی آید که چه اسم هایی را به

پلیس گفتید؛ ببینید بحث بر سر اینکه شما در نزد پلیس اسم هایی را بردید و اینجا می

گویید که آن اسامی را به خاطر نمی آورید.

نصرالله مرنندی: من این حرف را نازدم. گفتم اسم ها را به جامی آورم و تاریخ را به

جا نمی آورم.

وکیل نوری: اکی، اکی در دهم مرداد، می دانی چه کسانی شما را دیدند وقتی شما

را از بند می بردند؟

نصرالله مرنندی: ما بالای دهساله ها در بیرون بودیم و الان اسم فردی یادم نیست!

وکیل نوری: مثلا اسم رضا فلاح را می شناسید!

نصرالله مرنندی: من رضا فلاح را می شناسم.

وکیل نوری: آنروز شما ایشان را دیدید، یا ایشان شما را دیدند؟

نصرالله مرنندی: من اسمی از ایشان نیاوردم.

وکیل نوری: محمد خدا بنده لویی را هم می شناسید؟

نصرالله مرنندی: من اسمی اینها را آوردم. بلی اسمش را آوردم. اما وی ربطی به

تاریخ ۱۰ مرداد ندارد.

وکیل نوری: خدا بنده لویی چی را حوالی دهم (۱۰) مرداد یادتان می آید؟

نصرالله مرنندی: خداینده لویی اصلا اوین بود، نه در گوهر دشت. من گفتم: خداینده لویی؛ شاهی است که به خاطر ضربه ای که حمید عباسی بر سرش زد، کور شده بود. شما می توانید او را به دادگاه احضار کنید!

وکیل نوری: شما را دهم مرداد به سلول انفرادی می برند. تا آنجا که من فهمیدم شما از دهم تا دوازدهم در سلول انفرادی بودید؟

نصرالله مرنندی: بلی از دهم یا ۱۳ مرداد.

وکیل نوری: بعد دهم شما را تا ۱۵ مرداد به فرعی می برند.

نصرالله مرنندی: بلی.

وکیل نوری: بعد شما را به کریدور برابر "هیئت مرگ" می برند؟

نصرالله مرنندی: بلی درسته.

وکیل نوری: شما در همان تاریخ ۱۵ مرداد به "کریدور مرگ" میروی و هم به "هیئت مرگ"، درسته؟

نصرالله مرنندی: بلی.

وکیل نوری: قبلا هم گفتی لوکال دادگاه کجا بود؟ آیا همیشه آنجا دادگاه بود یا قبلا جای دیگری بود و برای کار دیگری استفاده می شد در کجا؟

نصرالله مرنندی: توضیح بدهم؟ کریدور مرگ طبقه اول زندان گوهر دشت بود. زندانیان را می آوردند نزدیک آن کریدور می نشانند، که ما آنجا را سمت راست می گفتیم؛ یعنی هنوز به دادگاه نرسیده است. تیم "هیئت مرگ" جایی نشسته بود که در دو اطاق تو در تو بود. افراد را از کریدور به اطاق مرگ می بردند. بعد از چند دقیقه بیرون می آوردند، اگر اعدامی بود، غالباً به سمت چپ کریدور و اگر اعدامی نبودند به سمت راست می نشانند. گروه های ۱۰ تا ۱۲ نفر می شدند، آنها را می بردند ته کریدور و سپس برای اعدام به حسینیه اطاق مرگ می بردند. تقریباً وسط های زندان بود اما من دقیقاً آشنایی به نقشه آنجا ندارم. من فقط آنها را که دیدم می گویم و وقت دادگاه را نمی گیرم!

وکیل نوری: خیلی خوبه که این ها را توضیح می دهید؛ بحث من درباره لوکال دادگاه است. آیا این لوکال همیشه به عنوان سالن دادگاه بود یا مصرف دیگری هم داشت، من این را می خواهم که شما توضیح بدهید؟

نصرالله مرنندی: این سؤال را من نمی توانم جواب بدهم. من یک بار آنجا رفتم و در همان حد هم گفتم. بیش ترش را باید از حمید نوری پرسید که آنجا کار می کرد.

وکیل نوری: ببین ما داریم حول یک ریزه کاره کاری هائیکه سی و سه (۳۳)، سال پیش اتفاق افتاده، داریم صحبت می کنیم. ولی یادتون می آید که درباره این ساختمان در بازجویی پلیس تان چه گفتید؟



نصرالله مرندي: من همان جا هم به این نکات اشاره داشتم و گفتم این جا دست پاسدارها بود. بیش تر از این را نمی دانم.

وکیل نوری: من می خواهم صورت مسئله را برامان روشن کنید، شمادر ص ۷۲ بازجویی تان با پلیس آمده است: ما را یک طبقه پایین بردند. آن بخش را عوض کرده بودند و یک بخش آن را سالن دادگاه کرده بودند. خوب خاطر تان می آید که در اداره پلیس چنین حرفی را زدید؟

نصرالله مرندي: الان هم می گویم، به پلیس گفتم: دو اتاق داشت و مانند یک آپارتمان کوچک بود و توالت هم داشت.

وکیل نوری: اکی و اکی، سر اینکه در پانزده مرداد چه دیدید و چه شنیدید، بحث سر این است که شما گفتید: که چشم بند داشتید با این حال توانستید عباسی، لشکری و ناصریان را دیده اید. خوب حالا شما آنجا هستی، از مدیریت زندان کس دیگری را هم آنجا دیدید؟

نصرالله مرندي: من در بازپرسی و هم در دادگاه گفتم: من این سه نفر را در دوران اعدام ها در "راهرو مرگ" دیدم و پاسدارهای دیگر هم بودند.

وکیل نوری: من بحثم اینه آیا از مدیریت زندان کس دیگری را هم دیدید یا نه؟ جواب تان این است که؛ نه ندیدید!

نصرالله مرندي: من این سه نفر (ناصریان- لشکری- عباسی) را دیدیم، اما از مدیریت زندان، نمی دانم، منظورتان چیست؟

وکیل نوری: اکی منظورم این است که آیا شما کس دیگری را هم دیدید که پست رده بالاتر از پاسدار ها را داشته باشد؟

نصرالله مرندي: من رده این ها را در زندان نمی دانستم ولی رده این دو تا را دادیار و لشکریان را آدم امنیتی می شناختم.

وکیل نوری: ببین اخه دفعه قبل که باشما حرف می زدم، شما اسم فردی به نام حاجی محمود را بردید؟

نصرالله مرندي: آره گفتم.

وکیل نوری: شما امروز ایشان را آنجا دیدید؟

نصرالله مرندي: من در جواب دادستان از حاجی محمود اسم بردم. شما د باره "راهرو مرگ" صحبت می کنید. من ایشان را در آنجا ندیدم.

وکیل نوری: اکی. پس شمادر نزد پلیس سوئد از تاریخ پانزده مرداد صحبت کردند، تو اسمی از حاجی محمود نیاوردی؟

نصرالله مرندي: من شاید آورده باشم، اما ببینید در چه نقطه ای آورده باشم. یک توضیح باید بدهم: تمام پاسدارها در آن روزها در آنجا تحرک داشتند، ولی نقش این سه نفر خیلی فعال بودند. من دارم از موقع بردن به دادگاه صحبت می کنم.

وکیل نوری: ببین من مرتب به بازجویی تو به پلیس مراجعه می کنم. سئوالم را اینجوری بپرسم: آیا آن روز صدای حاجی محمود را شنیدید؟  
نصرالله مرندی: من یادم نمی آید، چیزی در اداره پلیس گفته باشم شاید گفته باشم، شاید هم نگفته باشم، ولی امروز همه پرسنل زندان نقش فعال داشتند.  
وکیل نوری: حاجی محمود دارای چه سمتی بود؟

نصرالله مرندی: من شنیدم سرشیفیت (فرمانده) پاسدارها بود. ولی هرچی که بود، یک پاسدار مرموزی بود. من این طوری شنیدم. شاید کسان دیگری پست های دیگری از او شنیده باشند. من اینجوری شنیدم.

وکیل نوری: خوب با اجازه رئیس دادگاه من باید این قسمت را بخوانم، چون حرف های مرندی ضد و نقیض است و من نمی فهمم که منظور نصرالله چی است؟ صفحه ۷۲، در مورد روز پانزده مرداد، بند چهار آن داریم، صحبت می کنم.  
رئیس دادگاه: اجازه دارید بخوان!

وکیل نوری: این جوری گفتید که من آنجا نشسته بودم، کلی آدم بود و یکی از اشخاصی که صدای قوی تر از دیگران داشته، ناصریان بود. آنی که نقش مهم تری داشته حمید نوری یا حمید عباسی نامیده می شد. یکی دیگری هم بوده به اسم داوود لشکری، که او هم رییس زندان بود و یک نفر چهارم هم بود به اسم حاجی محمود که او مسئول امنیت زندان بود. یادت می آید که این جوری به پلیس گفتی؟

نصرالله مرندی: این هیچ تناقضی با حرف های من ندارد. اینها هر روز برای خودشان یک پست و مقام جدید می گذاشتند. اینها همه بودند.  
وکیل نوری: اکی، یعنی میگویی؛ اینها چپ و راست برای خودشان سمت تعیین می کنند؟

نصرالله مرندی: این را من نمی گذاشتم. این ها وقتی بهم میرسیدند، اینجوری لقب می گذاشتند. اینها به من ربطی ندارد. در آن کشتار همه شان حضور داشتند.

وکیل نوری: ماهنوز در پانزده (مرداد) هستیم. شما چشم بند هم داشتید. بعد توضیح دادید با وجود داشتن چشم بند، توانستی یک سری مشاهداتی هم داشته باشی. کمی گیج کننده است. پیش پلیس، همان موقع که از شما بازجویی می کردند، یک کروکی هم کشیدید. دفعه قبل یادم هست؛ دادستان ها می خواستند از کروکی ایرج مصداقی استفاده کنند و نشان بدهند، تو گفتی من خودم برایم کروکی دارم. حال سؤال من که می خواهم کروکی را بگذارم و نشان بدهم، این است که شما کجا نشسته اید؟ چگونه که من متوجه شدم، این در بازجویی دوم تو در تاریخ ۵ فوریه ۲۰۲۰ کشیده اید. این کروکی یادت می آید؟

نصرالله مرندی: بلی.

رویس دادگاه : بگذار ما هم ببینیم

وکیل نوری: در قسمت (F) بخش چهار، صفحه ۱۲۸

وکیل نوری: خوب این دادگاهی که ادعا میشه را آدم اینجا که کشیده شده، آدم می بیند. در دو تا حروف الفبا نوشته شده، آ و ب، وقتی من بازجویی پلیس ات را خواندم، تو هم در سمت «آ» نشستید و هم سمت «ب» نشستید، درسته؟  
نصرالله مرندی: توضیح بدهم. از این طرف که می آیی، انجارا می گویند: سمت راست. از لیز سبز کنترل استفاده کنید و نشان بدهید، کجا. اینجا را می گویند، کلیدور سمت آ، زندانی هار از بندهای مختلف می آوردند و اینجا می نشانند. این خطهایی که من کشیده ام، منظورم این بود که افرادی را می نشانند از همین جا اینها را می بردند به طرف "طاق مرگ"، از این جا که بیرون می آوردند - اگر وضعیت مشخص می شد- تو را به سمت چپ می بردند. این انتهائیز همان "حسنیه مرگ" بود. تا جائیکه یادم هست.

از من تا جائیکه یادم هست؛ پلیس پرسید: کجا نشسته بودید. گفتم: اول اینجا نشسته بودم من به پلیس گفتم: من اینجا نشسته بودم و این «آ» هم به معنی این نبود که من آنجا نشسته بودم. این مجموعه را سمت راست حساب می کردند. چون وضعیت مشخص نبود، من را بیرون آوردند. من و طاهر این جا نشسته بودیم. طاهر نیز روز ۱۵ مرداد اعدام شد.

وکیل نوری: اکی سؤال من این بود تو در قسمت "آ" هستی ولی دقیق نمی دانی کجا نشسته بودی؟ بعد یواش و یواش تو را میبرند طرف «ب»، پهلوی طاهر؟  
نصرالله مرندی: بعد از اینکه می برند پیش "هیئت مرگ" و از آنجا می آورند بیرون، تا جائیکه یادم است، چون طاهر در ذهنم بود و بعد از سی و یکسال این نقشه را من کشیده بودم.

وکیل نوری: بله و بله، ما آگاه هستیم. اجازه بدهید، شما را میبرند به طرف قسمت «ب»، و آن طور که فهمیدم، کسانی که در سمت "ب" می افتند، کسانی اند که باید اعدام بشوند. درست است؟

نصرالله مرندی: بله، علی حاجی وردی را هم که من نام بردم در پانزده مرداد اعدام شد، تا جائیکه یادم هست، اینجا روبروی من نشسته بود.

وکیل نوری: تو با اینکه سمت "ب" بودی، ولی اعدام نشدی؟

نصرالله مرندی: بله نمیدونم منتظر بودند که تصمیم بگیرند، هر حال من اینجا نشسته بودم. من نمی دانم چرا مرا آنجا نشانده بودند. شاید بلا تکلیف بودم.

وکیل نوری: آنچه که هنوز نامشخص است، اینکه تو هنوز دقیقاً نمی دانی کجای این راهرو نشسته بودی؟ حالا به سئوالم فقط به سؤال جواب بده و چیز دیگری نمی

خوام وقتی قسمت "آ" نشسته بودی، چیزی با چشم خودت دیدی، نه اینکه چیزی از دیگران شنیدی؟ خودت دیدی نه اینکه شنیدی، آنوقتی که در قسمت "ب" بودی. نصرالله مرندی: از چه کسانی، چه چیزهایی شنیده بودم؟ چه چیزی دیدم؟ مترجم می پرسد: چیزی خودت دیدی؟ چی را دیدم؟ چی کسی را دیدم؟ وکیل نوری: من نمی دانم. شما بگو. شما می گوید در راهرو بودید. وقتی از بازجویی آمدی اینجا، شما گفتید یک چیزهایی دیدید. خوب بگو که چه دیدی و آنها چه کسانی بودند؟ گفتی صدایش را شنیدیم و دیدم. الان از جمله گفتید: موکل من (نوری) اینجا بوده است. حالا هر کی را دید!

نصرالله مرندی: ببین اینجا دو طرف پُر بود. تعدادی مان که از فرعی آمده بودیم. اسامی همین طاهر - قاسم سیفان - علی حقوردی، با اینها کنار هم نشسته بودیم. بله اینهارا دیدم. یا هم از یک مکان آمدیم. ناصر یان رامن عمدتا همین جا می دیدم. صدام می کرد و به اطاق می برد، بعد از اینکه می برد و می آورد اینجا می نشاند. بعد از ظهر حمید عباسی بود. آمد اسم یک تعدادی را خواند که پنج نفرشان را من می شناختم. طاهر از بغل من بلند شد!

وکیل نوری: سوالم را جواب بده، دیدی یا صدایش را شنیدی؟ دفعه قبل که اینجا بودی، به نظرم آمد که گفتی صدایش را شنیدی. باز هم می پرسم: آیا با چشم خودت حمید عباسی را در این راهرو دیدی؟

نصرالله مرندی: گفتم هم شنیدم و هم نصف بدنش را از زیر چشم بندم دیدم! من همین را در دادگاه گفتم و در بازپرسی، اگر بخوانید، همین حرف را زدم.

وکیل نوری: بله می خوانم. من می گویم: تو اینجوری نگفتی! برای همین هم می خوانم، البته باید صبر کنیم تا رئیس اجازه بدهد. وکیل مشاورت هم که پهلویت است، اگر غلط بخوانم به تومی گوید. وکیل ادامه میدهد: با اجازه رئیس دادگاه، در بازجویی پلیس گفته اید: از پائین بندهفتم، در صفحه ۱۱۲، حرفهایش فرق می کند. رئیس دادگاه می پرسد: کدام بند را می گویی که حرفش فرق می کند؟ با چه جمله ای شروع می شود؟ در صفحه ۱۱۳، چهارمی از پائین، به هر حال سخته که پیدا کنم که شنیده یا دیده است.

وکیل نوری ادامه می دهد: وقتی در بازجویی پلیس بودی و این نقشه هم جلویت بوده است. پلیس اینجوری می پرسد: در طول آن روز همه چیزهایی که مشاهده کردی. چه شنیدنی و چه دیدنی، چه بود؟

جواب نصرالله: یک بار صدایش را شنیدم در قسمت "آ"، یکبار جوابت با اشاره به قسمت "ب" است. در ادامه بازجویی آمده، بار دیگر می گوید وقتی صدایش را شنیدم، اسامی چندی را می خواند. دوباره میریم در صفحه ۱۳۳، آمده: باز جو می گوید "اگر حرف هایت را درست متوجه شده باشم، تو فقط صدایش را شنیدی؟"

جواب می دهی: بله. کاری کرد که تو واکنش نشان دادی، مثلاً وظیفه ای داشت؟ تو اینطور جواب دادی؛ هر دو طرف آدمها نشسته اند و من صدایش رامی شنوم. نمی دانم با یک زندانی مثل من حرف میزند یا داره با پرسنل حرف میزند. من صدایش را شنیدم که میگوید: اینجا چکار میکنی، اینجا چکار می کنی؟ بیشتر از این هم نمی دانم و نمی دانم به کی گفته است. باز پرس می گوید؛ کار خاصی نکرد که کاری انجام بدهد؟  
تو هم می گویی: نه، من ندیدم.

نصرالله آدم وقتی این رامی خواند، همکار من هم نبوده، این نقشه هم که جلویت بوده است. وقتی می خواند، می فهمد که تو ندیدی بلکه یک صدایی شنیدی. اگر دیده بودی چرا برای پلیس تعریف نکردی که آنجا من دیدم؟  
نصرالله مرندي: من یک بار دیگر برای دادگاه توضیح می دهم.  
وکیل مدافع: نه احتیاج به توضیح دوباره نیست!

نصرالله مرندي: کوتاه می گویم و در صحبت هام هیچ تناقضی نیست! من روی صدای حمید عباسی تاکید کردم. چون که دو سال قبل از آن حمید عباسی را می شناختم. ولی من از زیر چشم بند، مستقیم نمی توانستم تمام بدن او را ببینم، اما بخشی از بدنش رامی دیدیم. من همین را گفتم.  
وکیل نوری: ببینید شما اطلاع داشتید که پیشتر اینک به یک شخصی حکم اعدام بدهند، چی بود؟ مثلاً در آن هیئت، اکثریت اعضاء می باید حکم اعدام می دادند یا چی؟

نصرالله مرندي: چیزی که من در کریدور مرگ دیدم و از دوستانم سؤال کردم و آنها اعدام شدند فقط گفتن این که مجاهد است آن ها تصمیم خود را می گرفتند. این ها را من از کسانی که برای اعدام می رفتند، شنیدم. اما تا آنجائی که من در روزنامه ها خواندم و شنیدم. خمینی هنگامی که حکم اعدام مجاهدین را داد، در فتوای خود نوشت که سه نفر از این افراد باید حکم را امضاء کنند. ولی من از صحت این موضوع اطلاع ندارم ولی آنچه می دانم که دوستان من به خاطر کلمه "مجاهد" اعدام شدند. آن چیزی که من می دانم دوستان من به خاطر نام مجاهدین اعدام شدند. تصمیم گیرنده آن چهار یا پنج نفری که جزو "هیئت مرگ" بودند، می دانند. من از تصمیمات آن "کمیته مرگ" خبر ندارم.

وکیل نوری: خیلی خوب از پانزدهم (۱۵) مرداد داریم میرسیم به بیست و دو (۲۲) مرداد. شما در جواب دادستان گفتید: اینها شما را در تاریخ بیست و دوم (۲۲) مرداد به راهروی مرگ بردند.

نصرالله مرندي: بله

وکیل نوری: خوب شما اینها را به دادستانی گفتید، در بازجویی پلیس تان نگفتید، شما در واقع بحث جدیدی را باز کردید، اینکه شما بیست و دوم (۲۲) مرداد آنجا بودید! نصرالله مرنندی: احتمالاً در بازپرسی پلیس یادم رفت. دلیلش را گفتم. همین الان اگر شما از من بازپرسی کنید من خیلی حرف برای زدن دارم که بیشتر یادم نبود. وکیل نوری: خوب همین را خواسته بگویم که شما بیست و دوم (۲۲) مرداد خاطر تان نبود که برای پلیس تعریف کنید!

نصرالله مرنندی: بله. چون بیشترین وقت در بازجویی با پلیس برای شاسایی حمید نوری گرفته شد و صحبت از همه جنبه های راهرو نشده بود برای همین دنبال نشد.

وکیل نوری: ببینید اینکه آنجا شما نرسیدید، درباره کل چیز های دیگر شما صحبت کردید، راجع به پانزده مرداد و بیست و دوم مرداد صحبت کردید. خاطر تان است دو تا بازپرسی از شما شد. یکی اش به پایان نرسیده بود و دوباره یه بازپرسی دیگر از شما انجام می دهند؟ خاطر تان می آید ۲۴ ژانویه بود و ۲۵ فوریه؟ نصرالله مرنندی: فکر کنم همانطور بود!

وکیل نوری: حالا ببین من نمیخواهم با شما بحث کنم و دلیل بیاروم که چه بوده و چه شده، ولی بین بازجویی اول یعنی ۲۴ و بعدی نرفتی فکر کنی که آیا چی شده، تاریخ ها را دقت کنی که چه گفتی و چه نگفتی و چه چیزهایی از قلم افتاده، بین این دو تا بازجویی، همچون فکرهای نکردی؟!

نصرالله مرنندی: الان بعد از سی سال به این پرونده پرداخته میشه ولی من در سال ۲۰۲۱ در استکهلم "هوسبی ترف"، هم نوارش را دارم و هم کاست اش را دارم. همه این تاریخ ها را مرور کردم ولی آن روز یادم نمی آید!

وکیل نوری: اری، یادم می آید. دفعه قبل هم صحبت کردیم! خوب از بیست و دوم (۲۲) صحبتش را کردیم و می گذریم خوب هر جوری که حساب کنیم ما الان می خواهیم برویم روی ۲۵ مرداد! شما گفتید که در آن تاریخ در این کریدور هستید. بعد که در آنجا در آن موقعیت، حمید عباسی را دیده بودید. با این حال من می خواهم این سؤال را از شما بپرسم: دقیقاً روی همین ۲۵ مرداد! خاطر تان می آید که به پلیس درباره ۲۵ مرداد تا آنجائیکه به موکل من بر می گردد، چه گفتید؟

نصرالله مرنندی: دقیقاً یادم نیست ولی فکر کنم، گفته باشم که در آنجا ناصریان، لشکریان و حمید عباسی در راهرو مرگ بودند. ولی تا آنجایی که یادم است شاید آن روز ۲۵ مرداد بیشتر روی ناصریان صحبت کردم.

وکیل نوری: پس توبه نحوی نا مطمئن هستی که چه گفتی؟ من فکر می کنم لا اقل آنچه به موکل من بر می گردد، خیلی تناقض در بیان شما است! ببینم آیا قاضی هم فکر می کند که این تناقض است یا نه! می توانیم روی صفحه ۱۲۲ در بند پنجم

بالا، ببین اینجوری آنجا نوشته شده، پلیس از تو مستقیم سؤال کرده که؛ آیا عباسی را در تاریخ ۲۵ مرداد دیدید؟ شما گفتید نه، من ایشان را ندیدم. باز پرس تان می گوید، نه، پس شما ایشان را ندیدید؟ بعد باز پرس دومی از شما می پرسد: صدایش را شنیدی؟ تومی گویی: من نه! آقای نصرالله ببین باز هم همین صحبت است. به زعم من این گفتگو اینجوری می آد که شما به پلیس خیلی سریع و روشن گفتید: نه ایشان را دیدید و نه صدایش را شنیدید. ولی به نظر من الان شما در دادگاه حرف دیگری میزنید!

نصرالله مرندی: نه همان حرف را زدم. به پلیس گفتم: ندیدم ولی در دادگاه گفتم: شنیدم. مابین دیدن و شنیدن، پلیس از من دیدن را خواست. من هم در تاریخ ۲۵ مرداد نگفتم: دیدم بلکه گفتم: شنیدم!

وکیل نوری: اکی، پس الان هم نظریم شما امروز گفتید: ایشان را ندید ولی الان می گوئید: در تاریخ ۲۵ مرداد صدایشان را شنیدید، درست است؟

نصرالله مرندی: تا آنجا که یادم است صدایش را در تاریخ ۲۵ مرداد شنیدم! وکیل نوری: ببینید همین سؤال را در اداره پلیس از شما می پرسند: که صدایش را شنیدید؟ شما می گوئید: نه، من نه!

نصرالله مرندی: شما می توانید برگردید و یکبار دیگر نوار من را ببینید! وکیل نوری: حالا شاید یک موقع دیگر اینکار را کردیم. ولی نظر مستقیم شما اینه، آنگاه که پلیس از شما می پرسه، آیا صدایش را شنیدید یا نه؟ شما گفتید که نه! ولی الان نظر تان چیز دیگری است

نصرالله مرندی: تا انجایی که من یادم است، پلیس از من پرسید: دیدی؟ هیچ چیزی برای من تغییر نمی کند، هرچه که باشه در آنروز چهار نفر را برای اعدام بردند و در آنجا صدای حمید عباسی به گوشم آشنا است!

وکیل نوری: یعنی شما می گوئید در تاریخ ۲۵ مرداد ایشان را دیدید؟ نصرالله مرندی: من شنیدم، شنیدم!

وکیل نوری: اعلام می کند، آقا نصرالله من اینجا می مانم! رئیس دادگاه: ببینم آیا کسی سؤال دارد؟

دادستان: من چند سؤال کوتاه دارم! ببین آقا نصرالله، من چند سؤال کوتاه از شما درباره تاریخ ۱۵ مرداد دارم! دادستان ادامه می دهد: یکی اینکه این آقای طاهر که شما صحبتش را کردید، ببینید این شخص همان کسی است که حمید نوری در تاریخ ۱۵ مرداد، اسمش را صدا می کند؟ ببینید این شخصی که شما در کردید در مرگ نشسته بودید و دیدد اسم کاملش چه بوده است؟

نصرالله مرندی: اسمش "طاهر بزاز حقیقت طلب"! دادستان: ممنونم.

نصرالله مرندي: من پنج سال بود که اورا می شناختم!  
دادستان: اکی، من از وکیل شما خواهش می کنم که آ ۳۸ را نشان شما بدهد. در آنجا  
ما یک " طاهر حقیقت طلب" داریم!

نصرالله مرندي: این همان است و کلمه " بزاز" اش افتاده است!  
دادستان: پس کلمه "بزاز" اش افتاده است! ببینید بحث اینکه در تاریخ 15 مرداد  
در کردید یا فقط می شنیدید؟ بگذارید سؤال را اینجوری برایتان طرح  
کنم: آیا خاطرتان می آید که شما برای تاریخ ۱۵ مرداد به پلیس گفتید که دیدید؟ و  
اگر دیدید چطوری دیدید؟ علیرغم اینکه چشم بند به چشم تان داشتید، چطوری  
توانستید ببینید؟!

نصرالله مرندي: پلیس هم این سؤال را برای اینکه برای خودش مشخص بشود از  
من کرد. تو که چشم بند داشتید، چطوری می دیدید؟  
دادستان: خوب حالا یادت می آید که به پلیس چه گفتید؟

نصرالله مرندي: من توضیح دادم؛ مازمانی که باهم در راهرو کنار هم نشسته بودیم.  
راهرو باریک بود و بزرگ نبود، ماکه چشم بند داشتید، کافی بود که کمی سرمان  
را بالا کنیم. با زاویه ای که به وجود می آمد می توانستیم ببینیم. زمانی که اسم  
"طاهر" را از بغل دستم بلند کرد، می دانستم که برای اعدام میبرند، - نصرالله  
در این لحظه، اندوه بی پایانی را در سالن دادگاه با خود داشت. دیگه برام مهم که  
قانون امثال این برام مهم نبود که بامن چکار می کند، دوست داشتم، من نیز در آن  
لحظه همراه "طاهر" بروم! ولی دیدم که آن روز "طاهر" را این برد. پنج نفر را  
برد! پنج نفر را من می شناختم، تعدادشان بیشتر بود.

دادستان: می فهمم، نه، سؤال این بود، علیرغم اینکه شما چشم بند داشتید، چه جوری  
می توانی ببینی؟

نصرالله: آن لحظه من در شرایط عادی نبودم که قوانین اینها را رعایت کنم، حاضر  
بودم هرکاری برای خودم بکنم! - نصرالله می گریید - و بر زبان راند: " طاهر"  
از پدر و مادر بر من نزدیکتر بود. ما از اینها نمی ترسیدیم ولی آنهایی که رفتند، وجود  
ما بودند!

دادستان: شما از آنچه گفتید، این برمی آید که شما می توانستید از چشم بندتان ببینید؟  
نصرالله مرندي: بله؛ بالا می کردم می دیدم.

دادستان: ببینید فکر می کنید به پلیس هم به همین شکل توضیح دادید؟  
نصرالله مرندي: آری به پلیس هم گفتم که نیمی از بدنشان را دیدم!  
دادستان: مامی خواهیم این را هم طرح بکنیم که در بازجویی پلیس نیامده است. در  
دو جاست یک جا در صفحه ۸۷، یک بخشش حرف هایی که آقا نصرالله آنجا گفته  
با این متفاوت است. در رابطه با دستگیری می گویند ۲۰۰ نفر هستند.



رئیس دادگاه می گوید: بهتر است بخوانید!

دادستان: اکی می خونم.

آقا نصرالله، اینجاشما بحث ۱۵مرداد رامی کنید. در بازجویی اینطوری گفتید. من الان نمی دانم ۲۰۰ نفر بود یا ۳۰۰ نفر آنجا نشسته و منتظر بودند؟ من نمی تونم الان دقیق بگویم. چون همه با چشم بند نشسته بودند ولی تا جائیکه چشم کار می کرد وقتی از زیر چشم بند هم به سمت چپ و راست نگاه می کردی، پُر از آدم بودند که نشسته و منتظر بودند. آنجا بود که حمید عباسی را دیدم. بعد تو آنجا بود که گفتی که صدای ایشان را شناختم. حالا این شکافی که داریم ازش صحبت می کنیم، همان شکافی است که گفتی می توانم سرم را بالا کنیم و از آنجا ببینم، این مساوی با همانه، درسته؟

نصرالله مرنندی: در تاریخ ۱۵مرداد، آن راهرو خیلی شلوغ بود. کلاشایدیدن و شنیدن تفاوت داشته باشد. من در پلیس تمام وجودم را گفتم. سعی را خود واقعه را تعریف کنم و زیاد وارد جزئیات نشدم و نمی دانم چه شد. آری این (حمید نوری) آنجا بود. حتی شنیدم اینها آن شب تا ۱۱ و ۱۲ شب آنجا بودند و داشتند می کشتند. دادستان: ببینید سؤال اینکه، آنچیزی که بعنوان شکاف در بازجویی پلیس گفته شده که از راه این شکاف دیدم؛ این همان چیزی است که شما می گوید؛ من سرم را بالا کردم و از همان راه اینها را دیدم؟

نصرالله مرنندی: بله. ما خیلی سعی می کردیم که اطراف مان را ببینیم. حالا هر کسی به یک شیوه ای عمل می کرد ولی سعی می کردیم که جائیکه میسر بود، اطراف مان را ببینیم.

دادستان: خوب اگر بخواهیم سر همین تم بایستیم، آیا تومی توانی بگویی به پلیس چه شکلی گفتی که در تاریخ ۱۵مرداد، حمید عباسی را چه شکلی دیدی؟ آیا مشخصه ویژه ای در این آدم بود که می توانست این فرد را از سایرین متمایز بکند؟ نصرالله مرنندی: در آن لحظه بیشتر صدا و حرکات راه رفتنش، برایم بیشتر مشخص بود. یک ویژه کی در این فرد بود که پرمی دستش بود و هر جائی که می نشستی در ملاقت و جاهای دیگر، آنرا مرتب بر سر بچه ها می کوفت! بیش از این یادم نیست که چه گفتم.

رئیس دادگاه: اگر دادستان ها سؤالی دیگری ندارند، پس بازجویی تمام شد. باز هم نصرالله مرنندی، تشکر از اینکه آمدی با ما بودی و بازجویی را پاسخ گفتی. وکیل هم پرسشی ندارد. شما دیگر می توانید بروید و روز خوبی برای شما آرزو می کنم.

نصرالله مرنندی: تشکر می کنم که فرصتی برای من شد و توانستم حرف هایم را بزنم. مرسی از شما!

باپایان شهادت نصرالله مرندی، رئیس دادگاه اعلام کرد که دادگاه باشهادت مسعود اشرف سمنانی ادامه می‌یابد.

که درس مهندسی می‌خوانده بازداشت شده و در دادگاهی پنج دقیقه‌ای به هفت سال حبس محکوم شده است. وکیل مشاور درباره اشرف سمنانی گفت: که او را دو بار نزد هیأت مرگ برده‌اند و او آگاه بوده است که اعدام‌ها در جریان است. نکته دیگری که وکیل مشاور درباره اشرف سمنانی گفت این بود که او بعد از خروج از ایران، به سوئد رفته و اکنون تابعیت سوئدی دارد. وکیل مشاور به نقش مسعود اشرف سمنانی در نقشه‌های کشیده شده از زندان گوهردشت و زندان اوین اشاره کرد و گفت او این نقشه‌ها را در همکاری با ایرج مصداقی کشیده است و این نقشه‌ها در کتاب‌های مصداقی منتشر شده‌اند. وکیل مشاور همچنین گفت که برای مسعود اشرف سمنانی اصلاً آسان نیست که از زمان اعدام‌ها روایت کند:

«او همین حالا هم دارد اشک می‌ریزد. مسعود همچنان پیش روان‌شناس می‌رود و خدمات مشاوره می‌گیرد و از آن اتفاقات آسیب جدی دیده است.»  
\*\*\*\*\*

رئیس دادگاه به مسعود اشرف سمنانی به عنوان شاکی و شاهد خوشامد گفت. وی با معرفی خود بیان داشت من توماس ساندر، رئیس دادگاه هستم. آنگاه روند دادرسی را برای مسعود توضیح داد و گفت: به همه آنهایی که تا حال آمدند گفتیم که بازجویی از شما را دادستان‌ها، به آنها استناد کردند و همیشه هم آنها شروع می‌کنند. خواست ما اینه که در مورد مشاهدات و تجربیات زنده خودت در زندان گوهردشت در فاصله ۸۸ تا ۸۹ و بعد از آن در اوین، بعد از دوره اعدام‌ها که تودر آنجا زندانی بودید. خوبه که بدانی سؤال‌ها راجع به این موارد است و چیز دیگری نیست.

وقت هست بعد از دادستان پرسش‌هایی خود را طرح کرد، تمام وکلای دیگر درون سالن، می‌توانند مسلماً سئوالات خود را بپرسند. همچنین وکلای مدافع حمید نوری هم سؤال خواهند پرسید. هرکسی هم که بخواهد، سؤال بپرسد، ابتدای خودش را معرفی می‌کند. در مورد بازجویی از شاکی که میشه، اول وکیل اش صحبت می‌کند. یال مارشون هم که وکیل شما است. اول او شروع می‌کند.

رئیس دادگاه: از یال مارشون دعوت کرد که به بیان اظهارات خود برآید. یال مارشون گفت: مسعود در پیوست (ب)، و نکته اتهام [در لیست نفر شماره سوم است. او یکی از اشخاصی است که کشتار دسته جمعی را دیده و از آن توانسته، جان بدر برده و از بازماندگان آن کشتار است. جزء اولین نفراتی بود که پلیس سوئد از او بازجویی کرد. یعنی همان روزی که حمید نوری در فرودگاه آرلاندای استکهلم

دستگیر شد یعنی شنبه ۱۹ نوامبر ۲۰۱۹. مسعود اشرف سمنانی، متولد ۱۹۶۱ تهران است. در سال ۱۹۸۲ دستگیر شده، بخاطر اینکه از هواداران سازمان مجاهدین بوده است. بعد از پنج دقیقه که می گفتند دادگاه است به هفت (۷) سال زندان محکوم شد. هنگام دستگیری مسعود در رشته آرشیوتکت درس میخواند. در سال ۱۹۸۹ از زندان آزاد شد. در سال ۲۰۰۱ مسعود از ایران خارج شد و در سامبر همان سال به سوئد آمد و تابعیت سوئدی خود را در سال ۲۰۰۷ گرفته است. از آن تاریخ تا حالا در سوئد زندگی کرده است. مسعود هفت (۷) سال در سه زندان مختلف (اوین- قزل حصار و گوهر دشت) بوده است. مسعود تقریب شش (۶) ماه قبل از کشتار جمعی او را به زندان گوهر دشت انتقال دادند. بعد او را از گوهر دشت به اوین بردند در همان برهه اعدام ها، بین سپتامبر و اوت همان سال، این انتقال صورت گرفت.

مسعود خودش می آید که برای ما از وضعیتش و تماسش با حمید نوری قبل و بعد از اعدام ها، او را چندین بار با چشم بند و بی چشم بند دیده است، تعریف بکند. مسعود را دو بار پیش "هیئت مرگ" بردند. خودش تعریف خواهد کرد که چگونه موفق شد، جان سالم بدر ببرد! این هر دو باری که مسعود آنجا بود، کاملاً آگاه بوده است - خودش هم توضیح خواهد داد - که از کجا میدانست که اعدام ها شروع شده است. یعنی آگاه بود آن دو باری که او را پیش "هیئت مرگ" می برند، دریافت که دارند اعدام می کنند. پیشتر هم گفتم که مهندسی آرشیوتکت در ایران می خوانده است و مسعود خودش یک سری از این کרוکی های زندان راکشیده است، از جمله آنهایی که در کتاب ایرج مصداقی است. لیست ها را مرور کردیم... مشاور مسعود سمنانی در این فرصت از روی لیست اسامی کسانی که او می شناسد را از شماره آنها برآید آگاه می خواند.

مسعود بعد از برهه اعدام ها، مجبور میشه یک ماه ونیم در سلول انفرادی بگذراند. و در این سالن انفرادی، به راستی که از وله بوده است. بعد از مدتی او را به زندان اوین انتقالش می دهند. آنجا هم حمید نوری ملاقات می کند. در صفحه سیزده (۱۳)، کیفرخواست اشتباه نوشته است. صفحه سیزده (۱۳) را باز کنید، تا بگویم چه چیزی در کیفرخواست اشتباه شده است. شماره ۳ نام مسعود اشرف سمنانی، در سه آخر نهم و دوازدهم آمده است. باید باشه نهم آگوستی که نوشته شده دوازدهم آگوستی که من آنرا نوشتم. در مورد آن تاریخ هایی که مسعود گفته، همه اش از نظر زمانی، تقریبی هستند. یعنی او یک تاریخی می گوید: مرداد یعنی این نیست که صد درصد مرداد باشه یعنی مطمئن باشه حالا همان روز بوده باشه، حالا ممکنه چند روز اینورتریا آنورتر بوده باشه...

و در خاتمه این را در مورد مسعود بگویم: که کمی سنگین تره و این آنکه برایش آسان نیست که بنشیند و برایتان تعریف کند. برای همه سخته ولی برای

مسعود سخت تر است، چون حالش خیلی بد است! او ناسلامتی های روحی داره، هنوز کابوس ها و فکرهای آن دوره با او هستند. همین الان هم می بینم که مسعود داره اشک میریزد. میدانم سختش میشه ولی باید این را بدانید و آگاه بشوید که او هنوز هم پیش روانشناس میره و داروهای ضد افسردگی می خورد. یعنی هنوز از آن دوران سخت و همه آن چیزهایی که بر سرش آمده، بیرون نیامده است. اینها نکاتی بود که در مقدمه برای معرفی مسعود اشرف سمنانی می خواستم بگویم!

رئیس دادگاه: تشکر کرد و گفت؛ چیزی که درباره ادله اثبات می خواستم بفهمم، این اشتباه و اشکالات که گفتید؛ باید در آن تاریخ نهم و دوازدهم باید اگوست نوشته شده باشد؟

وکیل مشاور مسعود: آره

دادستان: بالاترش نوشته شده نهم و دوازدهم: می شود هیجدهم (۱۸) و بیست و یکم (۲۱) مرداد!

رئیس دادگاه: بگذارید بخوانم؛ اولش بردند پیش " کمیته"، بعدا بردندش پیش " کمیته اعدام"، اینجا آمده در نهم و دوازدهم اگوستی چه دیده است. یعنی میشود هیجدهم (۱۸) و بیست و یکم (۲۱) مرداد می شود که مشاهدات چی می باشد! پی دو دفعه است یکی نهم و یکی هم تاریخ دوازدهم مرداد. هر دو خطش باید اصلاح شود.

درباره تاریخ های اعلام شده خود مسعود، همه اش تقریبی است یعنی یک تاریخی می گوید: ماه مرداد، ولی صد در صد باشد که همان روز بوده باشد، ممکنه حالا چند روزی اینور و آنور باشد.

دادستان: اسم من لیندینا کارلسون است. من یکی از دادستان های این پرونده (کیس) هستم و امروز این من هستم که این سئوالات را از شما می پرسم. ابتداء برایت توضیح می دهم که بازجویی را چه شکلی انجام می دهیم. روند کاری مان این شکلی است که ابتداء چند سئوال کوتاه از شما می پرسم. بعد شما جواب می دهم. بعد از آن فرصت می دهم که شما خودتان تعریف بکنید که، مشاهدات خود را در برهه اعدام ها برای دادگاه! بعد از اینکه توضیح دادی، من دوباره سئوالاتم را از روی گفته های شما، تکمیل می کنم. امری که خیلی برای ما مهم است، اینست که تو خیلی واضح و آشکار برای ما که بگویی که خودت چه چیزهایی را خودت با چشم هایت دیدی و یا با گوش هایت شنیدی! یا اینکه موضوعی را از زبان دیگری شنیدی، آنرا هم واضح بگویی تا مشخص گردد. این را هم آگاه هستیم که این موضوع مربوط به سی سال پیش است و درک می کنیم که آدم نمی تونه همه چیز یادش بیاید. بنابراین اگر در مورد مطالبی نامطمئن هستید، از اولش به ما بگویید.

دادستان: خطاب به مسعود؛ سئوالی در این مورد دارید؟

مسعود سمنانی: نه!

دادستان: وکیل مشاور شما گفته است که شمار ادرسال ۱۹۸۲ دستگیر کردند. درسته؟  
مسعود سمنانی: بله درسته

دادستان: دلیل این دستگیری چه بود؟

مسعود سمنانی: به خاطر هواداری از سازمان مجاهدین!

دادستان: بعد محکوم شدید؛ میدانید از لحاظ زمانی چه وقتی محکوم شدید؟

مسعود سمنانی: اواخر تابستان ۱۳۶۱

دادستان: آنوقت محکوم به چند سال زندان شدید؟

مسعود سمنانی: هفت (۷) سال زندان!

دادستان: برای چی هفت (۷) سال زندان به تودادند؟ به نظر آنها توجه کار کرده بودی؟

مسعود سمنانی: به خاطر شرکت در تظاهرات سی (۳۰) خرداد ۱۳۶۰، کمک مالی

به سازمان، تبلیغ به نفع مجاهدین، قبل از سی خرداد ۱۳۶۰

دادستان: اکی. وکیل شما گفت؛ شما رانش ماه قبل از اعدام هابه گوهر دشت آوردند؟

مسعود سمنانی: اگر یادت می آید، لطفا روز و ماه دستگیری را هم بگو! تقریبی یا

کلی و تاریخ فارسی هم می توانی بگویی!

مسعود سمنانی: تاریخ را نمی دانم بگویم، ولی بهمن ۶۶

دادستان: دلیلتش چی بود که تو را به گوهر دشت انتقال دادند؟

مسعود سمنانی: دلیل اصلی اش رامن نمی دانم، ولی در آن زمان به خاطر اینکه

در زندان اوین بند ۳ بالا اعتصاب غذا کرده بودیم، گروه ما را به زندان گوهر دشت

منتقل کردند.

دادستان: اعتصاب غذا کرده بودی؛ منظورتان چیه؟

مسعود سمنانی: ما نسبت به شرایط بد غذایی اعتصاب کرده بودیم و به وضعیت

صنفی زندان، اعتراض داشتیم.

دادستان: از کدام زندان تو را به گوهر دشت بردند؟

مسعود سمنانی: از اوین به گوهر دشت بردند.

دادستان: لطفا به لیست ب (B) نگاه کن. - وکیل کمک می کند. الان که داری به

لیست نگاه می کنی، سئوالم از تو این است: کسان دیگری هم از آنهایی که از اوین

به گوهر دشت برده شدند، یادت می آید؟

مسعود سمنانی: یک نفر ممکنه باشد، آن هم "حمید نجات خلاق دوست"، شماره ۲۳

دادستان: شک داری یا مطمئن هستی؟

مسعود سمنانی: نه مطمئن هستم!

دادستان: وقتی از اوین به گوهر دشت آمدید، استقبالشان از شما چگونه بوده است؟

مسعود سمنانی: درحقیقت درسال عمومی گوهردشتما را با شورت لخت کردند و پاسدارها یک تونلی درست کردند و با هرچی که با خود داشتند از جمله: (کابل- کمر بند- مشتم و لگد) ما را کتک زدند. بعد ما را در اطاق های آن بند کردند. بعد آمدند از هر کدام از افراد اطاق ها اسم و مشخصات و اتهامشان را پرسیدند.

دادستان: یادت می آید چه کسی این سئوالات را پرسید؟  
مسعود سمنانی: نه من هنوز افراد داخل زندان گوهردشت را نمی شناختم.

دادستان: به کدام بند تو را بردند، آیا میدانی؟

مسعود سمنانی: من مطمئن نیستم ولی میدانم به یکی از بندهای عمومی گوهر دشت بود. این بدین معنی است که آن بند، سلول هاش بزرگ بود نه سلول های کوچک انفرادی.

دادستان: چند نفر بودید که شما را از اوین به گوهردشت بردند؟

مسعود سمنانی: دقیق نیم توانم را اینرا بگویم ولی شاید بالای ۲۰۰ یا ۲۵۰ نفر، دقیق نمی توانم بگویم!

دادستانی: همه را به همان بند عمومی بردند که الان گفتید؟

مسعود سمنانی: بله. درحقیقت ما را چشم بند، دستت بند زدند و با اتوبوس از زندان اوین به گوهردشت بردند.

دادستان: خوب حالا داریم میرسیم به آنجا، قبل از اعدام ها ... دیگر خودتان می توانید تعریف بکنید. چه چیزها دیدید و شاهد چه مسائلی بودید!

مسعود سمنانی: بعد از توضیح این موضوع که به سالن بند عمومی آمدیم. ما را درون اطاق ها حبس کردند و اطاق ها را بستند و ما اعتصاب مان را شکستیم. به فاصله چند روز - که دقیق به خاطر من نیست - بچه ها را یکی یکی به بیرون بند میبردند و در بیرون بند، آنجا لشکری از آنها، اسم و مشخصات و اتهامشان را می پرسید. اگر امکان اش باشد و نقشه یکی از بندهای عمومی باشه، من بهتر می توانم توضیح بدهم!

رئیس دادگاه: لطفا توجه داشته باشید که برای دادگاه خیلی مهم است که بداند، چه چیزهایی را خودت دیدی و خودت شنیدی و چیزی را که از دیگران شنیدی هم مشخص باشد. این خیلی اهمیت دارد!

مسعود سمنانی: حتما و حتما!

رئیس دادگاه: بخش اصلی هدف و تمرکز ما روی دیده ها و شنیده های خودت است. حالا اگر وقت داشته باشی و ضروری هم باشد، می تواند بگوید از دیگران چی ها شنیده است. ببینید من باز هم یاد آوری می کنم که اینها مشخص باشه و اصل کاری ها، آنچه را که خودتان دیدید، آنها را بگویید!

مسعود سمنانی: متوجه شدم.

مسعود سمنانی: آیا نقشه ای از بند عمومی است؟  
دادستان: نه نداریم!

مسعود سمنانی: اکی من توضیح می دهم. درون هر بند عمومی و بیرون آن یک بند فرعی وجود داشت. جلوی ورودی آن بند فرعی بود، یک اطاقی بود که لشکری - که برایتان توضیح دادم - آنجا نشسته بود. وقتی که از بچه ها سؤال می کردند و اتهام شان را می پرسیدند. طرف که می گفت: مجاهدین، فوری کابل می خوردند. کابل ها را روی پا ها می زدند. چون بچه ها دمپایی داشتند نه کفش! من خودم که وقتی اتهام ام را پرسید: گفتم هواداری! و بعد که او پیگیر شد. گفتم: منافق و بعد برگشتم به اطاق!

دادستان: تو گفتی بچه ها را میزدند. تو از کجا می دانستی که بچه ها را میزدند؟  
مسعود سمنانی: اطاقی که ما بودیم، چندتن از اتهامشان مجاهدین بودند. گفتند: ما کابل خوردیم. و بچه هایی که کابل می خوردند. ما صدای آنها را می شنیدیم.  
دادستان: بعد چه شد؟

مسعود سمنانی: بعد ما را به جاهای مختلف گوهردشت تقسیم کردند. ما سی (۳۰) نفر بودیم که ما را از آن سالنی که بودیم، ما را به جای دیگری بردند. مسعود در دادگاه از روی نقشه، نشان می داد.

دادستان: این را ساختمان شماره هشت (۸) می گویند. درسته؟  
مسعود سمنانی: آنجا طبقه همکف است. مامدت کوتاهی اینجا بودیم و ما را فرستادند به فرعی ای که اینجا که باز هم طبقه همکف. تا زمان اعدام ها ما آنجا بودیم. در این دوره من، نمی دانم هم اینجا و هم جای اولی که گفتم؛ دویا سه بار حمید نوری و ناصریان را چند بار آنجا دیدم! آنها برای کارهای زبان و بررسی امور زندان آنجا بودند.

مسعود سمنانی از حضور ناصریان (محمد مقیسه) و حمید عباسی (حمید نوری) در آغاز سال ۶۷ در بندهای زندان روایت کرد که گفتند: «ما چه باید بکنیم و چه نباید بکنیم. گفتند ورزش دسته جمعی نکنید، نماز جماعت نخوانید. این ها را ناصریان می گفت و من یاد نمی آید حمید عباسی چیزی گفته باشد. البته بچه هایی که برای تنبیه می بردند، می گفتند حمید عباسی برای تنبیه آنان عمل می کرده.»

مسعود اشرف سمنانی، در جریان مصاحبه و اعتراف گیری از زندانیان که در حسینیه زندان گوهردشت انجام می شد، گفت: حمید عباسی حضور داشته و زندانیان دیگری روی زمین به تماشا می نشستند: «می خواستند ما ببینیم که یک زندانی چطور مواضع گروهش را زیر سؤال می برد.»

این زندانی سیاسی سابق اما بعد از اعدام‌ها و آزادی از زندان هم حمید نوری را دیده است. او در پاسخ به سوال دادستان در این زمینه گفت: «بعد از اعدام‌ها من به زندان اوین منتقل شدم. آن زمان شرط آزادی، انجام مصاحبه ویدئویی بود اما وقتی آزاد شدم نمی‌دانم به چه دلیلی این مصاحبه انجام نشد. بعد زنگ زدند که برای انجام مصاحبه بیا و وقتی من رفتم اوین، برای اولین بار بدون چشم‌بند وارد شدم و ناصریان (محمد مقیسه) من را تحویل حمید عباسی (حمید نوری) داد. او مرا برد به حسینییه و مصاحبه آنجا انجام شد.»

آقای اشرف سمنانی می‌گوید: که دوباره هیات مرگ برده شده است: «ناصریان (محمد مقیسه) مرا به اتاق هیات مرگ برد. چشم‌بندم را برداشتم و سه نفر را روبه‌روی خودم دیدم. اشراقی که دادستان بود، نیری که ملا بود و وسط نشسته بود و کسان دیگری هم بودند از جمله شوشتری. نیری از من پرسید که هوادار چه گروهی هستی؟ من گفتم هوادار سازمان. او گفت کدام سازمان؟ گفتم خودتان که می‌دانید اما آخر سر گفتم منافقین. گفت تقاضای عفو می‌کنی؟ می‌دانستم اعدام‌ها در جریان است. گفتم که چیزی از حکم نمانده و تا شما کارهای اداری‌اش را بکنید آزاد می‌شوم. او گفت که حالا شاید زودتر آزاد شوی. من گفتم اگر این‌طور است بله بعد گفت: حاضری مصاحبه بکنی با تلویزیون؟ گفتم بله. نیری به من گفت برو یک متن بنویس برای مصاحبه.»

مسعود سمنانی سپس از مرتضی اشراقی و نقش او در "هیئت مرگ" گفت: «اشراقی به من گفت که تو اگر با منافقین نیستی بگو که چه کسانی در زندان سر موضع هستند؟ گفتم: من مریضم که واقعا هم بودم. گفتم: می‌گرن دارم، معده‌ام مریض است و خیلی در جریان نیستم که در زندان چه می‌گذرد. اشراقی رو کرد به نیری و گفت: حاج‌آقا این سگ منافق است.»

مسعود اشرف سمنانی هنگام خروج از اتاق هم، حمید عباسی را «مشغول خواندن نام برخی زندانیان که برای اعدام برده می‌شدند» دیده است.

در جلسه دومی که آقای اشرف سمنانی را به اتاق هیات مرگ برده‌اند متنی دو سه خطی مبنی بر محکومیت سازمان مجاهدین همراه داشته اما «نیری خواند. پوزخند زد که آقایان ببینید چی نوشته و آنچه را من نوشته بودم بلند خواند. بعد به من گفت: که این بدرد نمی‌خورد. گفتم خب شما بگویید چه بنویسم. نیری به ناصریان گفت حاج‌آقا یک برگه بدهید بنویسد.»

او می‌گوید که در راهروی مرگ برای نوشتن آن برگه، چشم‌بندش را کمی بالا زده و خیلی چیزها رادیده است: «دو و سه ساعتی آنجا بودم و رفت و آمد



ناصریان (محمد مقیسه)، حمید عباسی (حمید نوری) و دیگر پاسدارها را می‌دیدم. ناصریان آمد دنبالم و من را برد به یک انفرادی. ناصریان مرا کتک زد، مشت، لگد زد و گفت: که حتما فردا باید بروی و مصاحبه کنی. برو و متن مصاحبهات را بنویس»

مسعود اشرف سمنانی همچنین می‌گوید: که پیش از آن‌که به اتاق هیات مرگ بروم از طریق موریس و از دیگر زندانیان در جریان اعدام‌ها قرار گرفته بود.

بر پایه‌ی یادداشت‌های پیشینم بر آنم:

دادخواهی همین است! هم صدا شدن با مادران، پدران، همسران و فرزندان همه‌ی ایرانیان خفته در خاوران‌های ایران، بدون گره زدن نام مبارزان با وام خواهی حقوق بشری اتحادیه‌ی اروپا که نماینده‌اش در جریان مضحکه‌ی نشست قاضی مرگ ابراهیم رئیسی بر تخت قوه‌ی اجرایی مهمان این جانی و حاکمیت جنایتکار بوده‌اند.

باری کارما از امروز با دادگاه و محاکمه حمید نوری در استکهلم تازه آغاز شده است، پژواک صدای دادخواهی همه‌ی مردمان رنج کشیده و داغدار، به وسعت ایران باشیم

با ارائه شهادت دوستان نصرالله مرنندی و مشعود اشرف سمنانی، جلسه هیجدهم از دادگاه حمید نوری در شهر استکهلم به پایان رسید. جلسه نوزدهم دادگاه روز چهارشنبه ۲۲ سپتامبر ۲۰۲۱، با حضور مجدد آقای مسعود اشرف سمنان از زندانی سیاسی و از جان‌به‌دربرندگان اعدام‌های سال ۶۷ به عنوان شاکی و شاهد، دیگر بار حضور خواهد یافت. تا یادداشتی دیگر ...

لینک یادداشت های دادگاه حمید نوری در استکهلم :

<https://drive.google.com/drive/folders/11-DDPT0OmT6arD5agxkUrtLQkrNET6r?usp=sharing>